

در سوگ و بزرگداشت دکتر علی راسخ افشار



دکتر علی راسخ افشار در ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۱ در شهر فرانکفورت آلمان درگذشت. پدر بزرگ او بازرگانی ملی و از پیروان صدیق دکتر مصدق بود. دکتر علی راسخ افشار نیز در تمامی دوران زندگی سیاسی خویش به آرمان‌ها و دستاوردهای نهضت ملی ایران وفادار ماند.

او نخست در قم تحصیلات دینی را آغاز کرد، اما پس از چندی در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و سپس برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد. دکتر علی راسخ افشار در این دوران در کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور کوشا بود و همچنین یکی از پایه‌گذاران جبهه ملی ایران در اروپا بود و پس از دریافت تخصص پزشکی به ایران بازگشت.

دکتر راسخ افشار با آغاز انقلاب ضد دیکتاتوری فعالیت خود را در جبهه ملی ایران از سر گرفت و مسئول تشکیلات جبهه ملی ایران گشت. اما هنگامی که

رهبران جبهه ملی ایران دریافتند خمینی به وعده‌هایی که در پاریس به مردم ایران داده بود، وفادار نیست و در پی استقرار دیکتاتوری دینی است، از قدرت سیاسی کناره گرفتند و از آن پس در نقش اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه به فعالیت خود ادامه دادند. در این دوران دکتر علی راسخ افشار با شرکت در متینگ‌های سیاسی و سخنرانی‌های شورانگیز علیه استبداد دینی از سوی چماق‌داران رژیم خمینی مورد تهدید قرار گرفت و مجبور به ترک ایران و بازگشت به آلمان شد.

او پس از چند سال که از تبعید اجباریش سپری شد، کوشید شاخه‌های پراکنده جبهه ملی در خارج از کشور را با هم متحد سازد، اما این تلاش‌ها بی‌ثمر ماند و در نتیجه با انتشار نوشتارهای سیاسی خویش کوشید آشکار سازد که بدون پیروی از دستاوردهای جنبش ملی نمی‌توان ایرانی مستقل و دولتی دمکراتیک را متحقق ساخت.

ما درگذشت این مبارز نستوه را به همسر و دو فرزندش، به خواهران و دیگر خویشاوندان ایشان وهم‌چنین به هواداران نهضت ملی ایران تسلیت گفته و برایشان بردباری و آرامش آرزو مندیم.

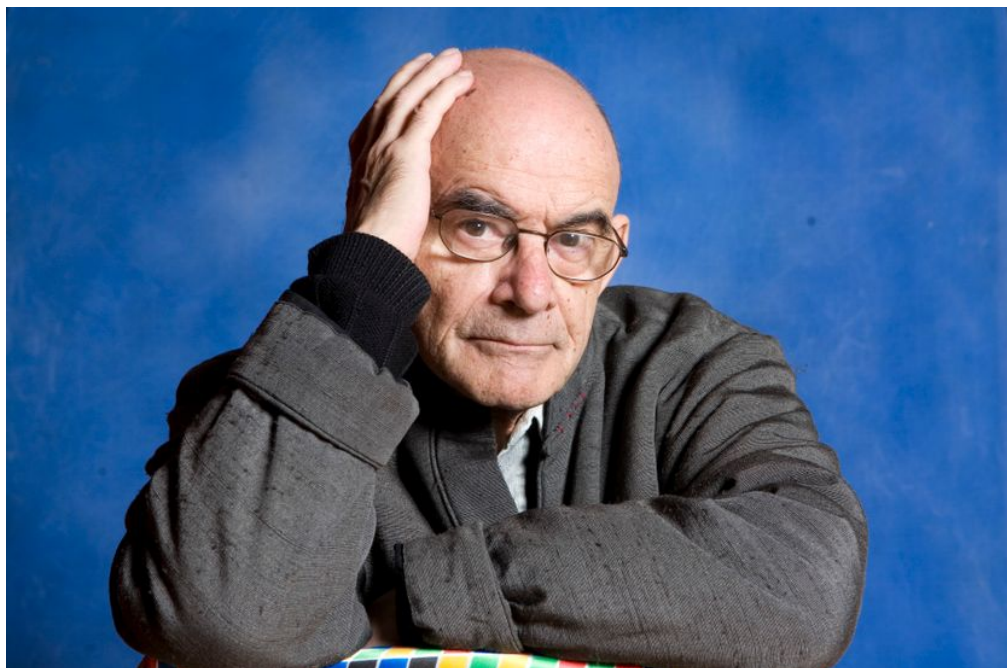
۲۶ سپتامبر ۲۰۲۱

حمید آزادی، عباس آقائی، داریوش احمدی، جمال ادیب، ابوالفضل اردوخانی، بهروز اسدی، حسین اسدی، کمال اسدی، اسکندر اسکندری، الهه امانی، ایرج اشراقی، صارم اصلانی، حسن اعتمادی، بیژن افتخاری، کورش افطسی، علی افشاری، الهه امانی، بابک امیرخسروی، عبدالکریم انواری، افسانه باخدا، بهروز برومند، بیژن بطائی، علی بکائی، حسن بهگر، مهدی بهفر، فرامرز بهنام، بهروز بیات، هوشنگ بیات، مهدی پناهی‌پور، احمد پورمندی، محمد جعفری، محمد حسین جعفری، رضا حسین‌بر، مهدی خانبا با تهرانی، اسفندیار خلف، کیهان دانشور، مهرداد درویش‌پور، پرویز دستمالچی، هوتن دولتی، مهدی

ذوالفقاری، تقی رحمانی، محمود رفیع، احمد رناسی،
مجید زربخش، هادی زمانی، شعله زمینی، رضا
شاه حسینی، سعید شاهسوندی، ناصر شاهین‌پر، منوچهر
شفائی، علی شیرازی، محسن شیرازی، ناصر شیرازی،
داریوش شیروانی، عباس صارم اصلانی، فریبرز صارمی،
منوچهر صالحی لاهیجی، علی صدارت، کامران صداقتی،
جعفر صدیق، جمال صغری، هرمز صمیمی، محمد عباسیان،
حسین عرفانی‌فر، غلام عسگری، مسعود علوی بحرینی،
رضا علیجانی، مهرداد عمادی، داود غلام‌آزاد، فرهاد
فرجاد، مسعود فتحی، هومن فخمی، کامبیز قائم‌مقام،
محسن قائم‌مقام، سیاوش قائنی، خسرو قدیری، سام
قندچی، سعید کارگر، رحمان کارگشا، علی عسگری‌فر،
سعید کاظمی، مسعود کریم‌نیا، ناصر کنعانی، علی‌رضا
نوربخش، اسد کوه‌کلانی، فرهاد گل‌افرا، امیرحسین
لادن، بهمن مبشری، صادق محمودی، مرتضی محیط، صادق
مسرت، محسن مسرت، خسرو مسیح، علی مقدادی، مهدی
مقدسزاده، علی‌رضا محسنی، تورج مرادی، ضیاء مصباح،
اسفندیار منفردزاده، مهدی ممکن، رضا مهاجر، ناصر
مهاجر، فریده مهمنش، هایون مهمنش، احسان میران
بیگ، حسین میرجوادی، انور میرستاری، محمود مهران
ادیب، فرید مهران ادیب، فریبرز مهران ادیب، علی
ندیمی، محسن نژاد، آرسن نظریان، مسعود نقره‌کار،
بهمن نیرومند، مسعود نیک‌پور، حسن نایب هاشم، تقی
هاشمی، اردشیر هوشی، امیر هوشمند ممتاز، منوچهر
واثق نوری، مهرداد وهابی، فرشید یاسائی، فرهاد
یاسائی، زری یونزه‌من، غلام‌رضا یوسفی

به مناسبیت درگذشت

ژان لوک نانسی فیلسوف نامدار فرانسوی



فیلسوف نامدار فرانسوی

(1400-1319 - 2021-1940)

گفتگو درباره‌ی «دموکراسی»، «مردم» و «حاکمیت»

ژان- لوک نانسی Jean-Luc Nancy متولد 26 ژوئیه 1940 (4 مرداد 1319) در شهر بوردو (جنوب غربی فرانسه) در شامگاه دوشنبه 23 اوت 2021 (اول شهریور 1400) در 81 سالگی در شهر استراسبورگ (شرق فرانسه) درگذشت.

نانسی از چهره‌های سرشناس فلسفه فرانسوی دهه 1960 تاکنون به‌شمار می‌آید. فلسفه‌ای که به گفته‌ی آلن بدیو «...»

فلسفه‌ی نانسی می‌نویسد: «...»¹ ژاک دریدا نیز درباره‌ی جایگاه
فلسفه‌ی نانسی می‌نویسد: «...»²

نانسی، از 1968 تا 2004 میلادی، استاد ممتاز فلسفه در دانشگاه مارک بلوخ استراسبورگ بود. ابتدا مطالعات و تأملات او سمت و سوی الهیات مسیحی داشت، اما دیری نپایید که این جهان‌بینی را ترک و روی به ساختارنگری آورد. آشنائی نزدیک با یار و همکار دیرینه‌اش، فیلیپ لاکو-لابارت (1940-2007)، هم‌فکری با ژاک دریدا، خوانش لوئی آلتوسر، ژیل دولوز، مؤرّیس بلانشو، فردریک هلد‌رلین و هادیگر (با مطالعه‌ی آثار هلد‌رلین و هادیگر) و... افق‌های فکری جدیدی برای نانسی گشودند و او را به نقد جهان تجزیه شده و تقلیل‌ناپذیر به نظم سیستم‌یافته مدرن و سرمایه‌داری هدایت کردند. نانسی، در عین حال، از 1985 تا 1989، مدیریت برنامه‌ریزی دانشگاه بین‌المللی فلسفه در پاریس را بر عهده داشت و با لاکو-لابارت دست به تألیفات مشترکی زد.

ژان-لوک نانسی در سال 1992 عمل جراحی پیوند قلب کرد (کتابی گیرا نیز در این باره در سال 2000 تحت عنوان «...» منتشر کرد) و پس از آن تا هنگام مرگ، نبردی طولانی با سرطان داشت. بدین‌سان، زندگی و آثار فیلسوف با موضوع اصلی فلسفه که هستی و نیستی باشد، همواره آمیخته بوده است. به قول دوست و هم‌فکر نزدیک او، ژاک دریدا، «رخدادی بزرگ» که افکار و آثار نانسی باشد، ناگهان در چشمانداز «رخداد مرگ» قرار می‌گیرد.

دو موضع اصلی، در درازای اندیشه‌ورزی نانسی، همواره ذهن او را به خود مشغول کرده است. یکی مسأله کرانمندی (finitude)، با در نظر گرفتن یکتایی و آسیب‌پذیری هستی یا وجود (اگزیستانس) و دیگری موضوع کمونته (communauté, community) که در باره‌ی آن اثر سه‌گانه‌ای از نانسی در دست داریم:

بازارهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، نزد او، به معنای با هم بودن، اشتراک، تقسیم بین خود، شراکت، اجتماع یا جامعه خودگردان در استقلال و خودمختاری است. در *فرانسه و ناسی* می‌نویسد: «فرانسه و ناسی در فرانسه و ناسی»³.

آثار پر حجم و متنوع ژان-لوک ناسی مسائل و موضوعات گوناگونی را در بر می‌گیرند: فلسفه، ادبیات، هنر، سینما، سیاست، تاریخ، روانشناسی، نیستی، جنسیت، مذهب و غیره. از مجموعه نوشتارها و کتابهای فراوان او، تنها در پهنه فلسفی، چند اثر مهم را نام می‌بریم: *فرانسه و ناسی* (1986)⁴؛ *فرانسه و ناسی* (1997)⁵؛ *فرانسه و ناسی* (2000)⁶؛ *فرانسه و ناسی* (2001)⁷؛ *فرانسه و ناسی* (2001)⁸؛ *فرانسه و ناسی* (2008)⁹؛ *فرانسه و ناسی* (2013)¹⁰؛ *فرانسه و ناسی* (2014)¹¹؛ *پوست آسیب‌پذیر دنیا* (2020)¹³.

«دموکراسی»، «مردم» و «حاکمیت» چون پر بلما تیک‌های بزرگ سیاسی و فلسفی، تیم‌های اصلی مصاحبه‌ای است که نشریه *فرانسوی Vacarme* (هیا هو به فرانسه) در سال 2009 با ژان-لوک ناسی (و دو فیلسوف دیگر: ژاک رانسیر و میگوئل آبانسور) انجام می‌دهد. به مناسبت درگذشت ناسی، ترجمه این گفتگو به زبان

فارسی را در اختیار علاقه‌مندان و دوستاران فلسفه قرار می‌دهیم.

چه کسی امروزه می‌تواند دموکرات نباشد؟ ژان-لوک نانسی، نویسنده‌ی کتاب «[Democracy and the Problem of Justice](#)»، این سیستم را، آن گونه که امروزه وجود دارد، تنها یک دموکراسی دولتی یا دولت‌گرا زیر سلطه‌ی نمایندگان و خبرگان می‌شناسد. اما از سوی دیگر، او نسبت به رژیم‌های جایگزینی که مدعی حل مسائل حادی چون عدالت اجتماعی و حکومت فنی-اقتصادی با شیوه‌هایی دیگر هستند، بدبین است. او خطر بزرگ در سیستم جایگزین را در این می‌بیند که «دموکراسی دولتی» به گونه‌ای دیگر دوباره بازتولید و چیره شود. ریشه‌ی مسأله در این است که درک کنیم «دموکراسی» چه می‌خواهد بگوید. برای فیلسوفی چون نانسی، واژه دموکراسی چندمعنایی خود را در عصر مدرن پنهان می‌سازد. دموکراسی چون برآمدن انسان «رها‌یی‌یافته»، خودمختار و عامل (سوژه‌ی) تحقق‌پذیری خود و یا دموکراسی چون برنامه‌ی تحقق انسان به معنای «تمام انسان‌ها» به اضافه طبیعت یعنی بنا بر این انسانی که سرنوشت‌اش به طور کامل به دست خودش سپرده شده است...

می‌دانیم که دموکراسی یعنی قدرت مردم. اما کدام «قدرت» و کدام «مردم»؟ در پاسخ، ژان-لوک نانسی اندیشه‌ای را در میان می‌گذارد: «مردم» سوژه‌ی یک الزام، یک نیاز یا خواستِ برابریِ خواهانه است. قدرت مردم یا دموکراسی، به معنای توانایی او در انتخاب رهبران و نمایندگان نیست بلکه در گسستن از سلسله مراتب (هی‌رارشی) نهادینه شده است. دموکراسی، رژیم سیاسی نیست بلکه فرایندی عملی چنین گسستی است که هرگز پایان نمی‌یابد. از نگاهی دیگر، «مردم» «همه» را در بر می‌گیرد، «همه» ای که اجزایش نامشخص نبوده بلکه در ویژگی‌هایش متمایز می‌شود، که «[The Invention of Soliloquy](#)» می‌تواند و باید

□□□□ □□□□□□□□ □□ □ □□ □□ □□ □□ □□□□□□

سرانجام، مقوله «حاکمیت» تا آن جا مورد تأیید نانسو است که بپذیریم هیچ چیز بدترین برفراز «مردم» قرار نمی‌گیرد؛ نه قیمی، نه خدایی، نه ابر انسانی. مشکل نانسو، به قول خود او در این گفتگو، همانا عبارت «مردم حاکم» است.

[\(لینک نشریه Vacarme شماره 48 به زبان فرانسه\)](#)

شیدان وثیق

اول سپتامبر 2021

10 شهریور 1400

www.chidan-vassigh.com

گفتوگو با

ژان-لوک نانسو

درباره‌ی دموکراسی، مردم و حاکمیت

[\(برگرفته از نشریه فرانسوی Vacarme شماره 48\)](#)

(23 ژوئن 2009)

ترجمه از شیدان وثیق

پرسش: شما هم‌زمان در دو جبهه مبارزه می‌کنید. از یکسو خود را از مدافعان و متفکران دموکراسی دولتی [دولت‌گرا] جدا می‌کنید و از سوی دیگر، نمی‌پذیرید که دموکراسی به نام مبارزه‌ی طبقاتی و نقد سلطه به دور انداخته شود. آیا می‌توانید موضع خود را در این باره برای ما توضیح دهید؟ چگونه و در چه شرایط فکری آن را مطرح می‌کنید؟

ژان-لوک نانسی: در پی پرسش شما، خواهم گفت که بیشتر من بین این دو «جبهه» اویزان هستم. از یکسو دشوار می‌بینم که از «دموکراسی دولتی» بتوان پرهیز کرد، زیرا که به سختی می‌توان ناتوانی‌هایش را، به‌ویژه در رابطه با نمایندگی و سلطه‌ی «کارشناسان» فرضی، کاهش داد. از سوی دیگر، من خوب می‌دانم که اقدام برای حل مسائلی پیچیده چون عدالت اجتماعی و سلطه‌ی اقتصادی - تکنولوژیک با ابزاری دیگر، از سوی برخی رژیم‌ها، جامعه را با چه خطرات بزرگی می‌تواند روبه‌رو سازد. من تنها از خود می‌پرسم که اگر «دموکراسی دولتی» نتواند به هر ترتیبی به خود آید، آیا ما قادر خواهیم بود که برای مدتی معین از این گونه تلاش‌ها خودداری کنیم. حال «دموکراسی دولتی» تنها زمانی می‌تواند به خود آید که سعی نماید اساس مسأله را دریابد، یعنی دریابد که «دموکراسی» چه می‌خواهد بگوید؟ این آن چیزی است که بیش از همه توجه مرا به خود جلب می‌کند. این واژه که به نظر می‌رسد تعلق به گونه‌ای از انواع رژیم‌های سیاسی دارد، با عصر مدرن ابعاد و اهمیتی دیگر می‌گیرد و ناخواسته چندمعنایی خود را پنهان می‌سازد. «دموکراسی»، در عین حال، نام برآمدن انسان «رهایی‌یافته»، خودمختار، صاحب جهان و خود، سوژه‌ی تاریخی توانا در رهنمونی به سوی تحقق «انسان» است. «*Démōs*» یعنی «مردم» [به یونانی - مترجم] و می‌دانیم که این کلمه چندین معنا داشت، اما برای انسان‌های عصر مدرن، «انسان»، پیش از هر چیز، «تمام انسان‌ها» را در بر می‌گیرد. یعنی تمام انسان‌ها (و همراه با آنها طبیعت)، که به طور کامل به حال خود گذارده

می‌شوند، بدون یاریِ قیمی، خدایانی و ابرانسان‌هایی. بنا بر این ابتدا باید بر این ابهام اندیشید: وظیفه‌ی دموکراسی سیاسی این نیست که برنامه‌ای به سوی تحقق انسان بر دوش گیرد (بیانی که به طور دقیق هیچ معنا ندارد و در نتیجه باید به این بی‌معنایی نیز اندیشید).

پرسش: به نظر می‌رسد که مفهوم دموکراسی نزد شما تبیین بسیار دقیقی از واژه مردم به دست می‌دهد، زیرا در این باره شما از پا نمی‌افتید و به این کلمه دل‌بسته‌اید، در مورد «مردمِ حاکم» نیز چنین است؟

ناتسی: مشکل من به‌راستی در این عبارت «مردم حاکم» است. همان‌طور که پیشتر گفتم، مردم یعنی «همه»، نه همه‌ای بدون تمایز بلکه همه چون انسان‌های منفرد که در بین‌شان چیزی می‌گذرد که می‌توان آن را به سادگی زندگی یا معنا خواند. «مردمی» که تقسیم می‌شود، که می‌تواند تجزیه شود و یا با خود در تضاد باشد. اما البته این «مردم» نیاز به وجود «ما» ای دارد. لازمه آن این است که در جایی، «ما» ای، و نه فقط «آنها»، اعلام وجود کند. این «ما»، اما شاید هرگز وجود نداشته باشد مگر در پندار مذهبی. اما می‌توان و باید او را مورد بازپرسی قرار داد، آرامش او را بر هم زد، در تعقیب‌اش بود. و البته همیشه نیز، این «ما» را باید زمانی که برای خودنمایی از سوی کسی یا افرادی به زبان آورده می‌شود رد و طرد کرد. اما این «مردم حاکم»، که به‌راستی هیچ چیز بالا تر از آن نیست، با چالشی بزرگ درگیر است: این که هیچ قیمی ندارد، هیچ کفیلی ندارد و حتا، اگر بتوانم چنین بگویم، به «مردم-بودن» خود نیز نمی‌تواند تکیه کند.

پرسش: دموکراسی یک نوع رژیم سیاسی نیست. شما گفته‌اید که دموکراسی «به هر گونه الهیاتِ سیاسی خاتمه می‌دهد» و «فراروی از آن تحت هیچ نهاد

تنظیم بخشی میسر نیست». آیا شما می‌توانید برای ما معنا و مضمون دموکراسی را چون اقدامی رهایی‌خواهانه توضیح دهید؟

نانسی: «دموکراسی»، به معنایی که بخشاً مستقل از حوزه سیاست [حکومتی، دولتی- مترجم] باشد (استقلالی که به طور نمونه یکی از خواسته‌های طبقه سوم [Tiers-État - مترجم] در انقلاب فرانسه بود و یا استقلالی که تفکیک قوا ایجاب می‌کند)، نام دیگر «مرگ خدا» است. و این به معنای دوباره و به طور کامل به میدان بازی آمدن و مطرح شدن چیستی «جهانی» است که چونان فضای گردش معناها درک شود. معنا [sens - مترجم] دیگر از آسمان فرود نمی‌آید، همچنان که بالا نیز نمی‌رود. وانگهی شاید هیچ‌گاه بدین صورت عمل نکرده باشد. اما این گونه نمایان شده است که معنا چنین مسیری را از بالا به پائین و بر عکس پیموده است. به هر حال امروز این موضوع خاتمه پیدا کرده است. معنا اکنون در میان ماست، خاتمه نمی‌یابد و به نتیجه نیز نمی‌رسد. معنا یعنی «ما»، زندگان ما و مردگان ما، واژه‌های ما و رفتارهای ما، آثار ما و احساسات ما. سیاستی که به طور کامل هم از مذهب جدا شده باشد و هم از برآمدن چیزی به نام «سرنوشت ملت، مردم یا میهن»، نمی‌تواند و نباید بار «معنا» را بر دوش گیرد. با این همه، سردرگمی پیرامون «دموکراسی» و همچنین «جمهوری» و «کمونیسم» چنین تصویری را ایجاد می‌کرد. امروزه اما، معنا به صورت دیگری بار خود را بر دوش می‌گیرد: در هنر، در دانش، در عشق، در جشن، در ورزش، در اندیشه، در... چه میدانم؟ سیاست باید خود را به منزله‌ی آن چه که تضمین‌کننده‌ی دسترسی به همه‌ی این میدان‌هاست درک نماید، اما هم‌زمان نیز مدعی تحریک کردن آنها نشود.

مرزبندی نقش‌ها و حوزه‌ها، بدون شک، کار بسیار دقیقی است. حتا بی‌نهایت سخت است. اما تمام تاریخ بازنمودهای مدرن از سیاست، در پرتو طیفی کامل از «توتالیتاریسم‌ها» تا «سوسیالیسم‌ها»، به سمت

نشان دادن این موضوع رفته که هیچ چیز فوری‌تر از امید بستن به «سیاست» چون آنی که تمام معنای را تبیین کند وجود نداشته است. همه چیز، احتمالاً، از سیاست می‌گذرد، اما با این تفاوت که هیچ چیز، نه در سیاست بازمی‌ایستد و نه مسئولیت خود را به دست سیاست می‌سپارد. ما باید به چنین تفاوتی، که تفاوتِ درونی در خودِ «ما»، انسان‌هاست، بی‌اندیشیم و آن را به‌کار بریم.

پرسش: تا چه اندازه سخن گفتن از نهادینه کردن دموکراسی ناسازه‌گویی به شمار می‌رود؟

نانش: ناسازه‌گویی نیست اگر «دموکراسی» را به معنای شکل یا رژیم سیاسی در نظر بگیریم. در شکلی مدام در حال تغییر، دموکراسی نیاز به مکث‌ها و نشانه‌های خود دارد. افزون بر این، نهادهایی وجود دارند که به‌طور ویژه □ دموکراتیک هستند، یعنی خودِ سیستم را زیر کنترل قرار می‌دهند و یا در درون آن موانعی ایجاد می‌کنند، مانند: شورای قانون اساسی، شوراها، کمیسیون‌ها و یا «مقاماتی» که مسئولیت نظارت بر احترام به اجرای برابری و عدالت در این یا آن بخش از جامعه را بر عهده دارند، به‌طور نمونه در دنیای رسانه‌ای و یا در شبکه اینترنت. به راستی، نهاد نیز می‌تواند بهترین پاسدار ضد خودسری و ضد همه‌ی حقوق استثنایی باشد. اما هیچ نهادی را نمی‌توان چون معبدی دانست که برای همیشه به اصل حقیقی دموکراسی پناه داده باشد.

پرسش: حال، «جنبش» چه اشکالی می‌تواند به خود گیرد؟ اگر شما می‌پذیرید که به امر مقاومت و تعارض باید جایگاهی مرکزی داد، پس به نظر می‌رسد که رهایی نزد شما گاه جنبشی پیوسته و مداوم است و گاه تلاشی گسسته و همراه با ایست.

نانسی: اندیشیدن به دموکراسی با واژه‌های «جنبش» و «رهایی»، چون «جنبش رهائی»، کار آسانی نیست. «رهائی»، بی‌تردید، واژه‌ی بزرگِ دیگری است که «دموکراسی» را بر بنیادِ ابهام‌گیز چند ارزشی قرار می‌دهد. اما پرسش این است: رهایی از چی؟ از کی؟ از خدایان و جباران، خوب قابل فهم است، اما اینان از بازگشتن باز نمی‌استند! خدایان آواتارهای فراوانی دارند! چه کسانی و چه چیزهایی بر ما ستم روا می‌دارند و ما را به سوی بت‌پرستی و خرافه‌پرستی می‌رانند؟ رهایی از اسارت؟ از استثمار؟ از رنج روحی و جسمی؟ ما می‌دانیم چگونه خود را اسیر سیستم‌های تمام و کمال کنیم، ما از استثمار طبیعت توسط خودمان رنج می‌کشیم و سرانجام ما بسیار کم می‌دانیم که چگونه باید امور بهداشت جمعیت را اداره کرد: جمعیتی که بیمار است، بخش کلانش از گرسنگی و کمبود مراقبت و بخش دیگری از فزونی تغذیه و مراقبت. رهایی واژه ایست که از حقوق برده‌داری و سپس از حقوق اقتدار والدین به ارث رسیده است. شاید این عبارت دیگر برای ما مناسب نباشد. ما انسان‌هایی بی‌ارباب و پدر هستیم. بیشتر شاید موضوع بر سر اختراع کردن، ایجاد کردن باشد.

پرسش: در معنایی که شما از دموکراسی به دست می‌دهید در کجا می‌توانید تجربه‌ای یا اعلام موضعی دموکراتیک و اثباتی نشان دهید؟

نانسی: در این جا سعی در بالابردن ارزش آن تمایزی می‌کنم که به تصدیق من بین سیاست دموکراتیک و «دموکراسی» چون نام، بگوئیم آن چه که هر چیز را بتوان در آن «چپاند»، وجود دارد. و این به منظور گشایش چرخشی بزرگ در انسان‌شناسی و اگر بتوان گفت در متافیزیک است. پهنه‌ی سیاسی که از راه آن همه چیز باید بگذرد، اما هیچ چیز نیز نمی‌تواند به سرانجام رسد، امکان دسترسی به پهنه‌های دیگری را می‌دهد. و در این پهنه‌های دیگر است که تحقق یافتن

چیزی در زمان حال، اگر بتوان چنین گفت، امکان‌پذیر می‌گردد. از این دست می‌باشند هنر، عشق، اندیشه و حتا دانش در اقدامی ناب که به انجام می‌رسند، این همه در مدت زمانی نه شاید دراز و یا متفاوت از مدت زمان انتظارها، پیش‌بینی‌ها و غیره. تمام «معنا» چنین است: معنای حس‌پذیر، شور، حسانیت، احساس، حس‌پذیری، معنای یک «آیده» یا یک واژه، معنای یک دیدار که تحقق می‌یابند. یک سرود، یک اشاره، یک دم و شاید یک اثر... این‌ها همه تا بنهایت در کرانمندی خود و یا در عملیات تکمیلی خود به انجام می‌رسند، اما نه الزاما. این‌ها را ما از نگاه دور می‌داریم و در کمین سیاستی نشسته‌ایم که ما را به منزلگه نهائی رهنمون سازد، و درست همین است که موجب آسیب‌پذیری ما می‌شود. در این رابطه، ما نیاز داریم درک کنیم که چگونه این تماس‌های گاه تقریبا نامحسوس از معنا می‌توانند در بین «ما» رفت و آمد کنند.

اگر ما بتوانیم این دو سطح را به درستی از هم تفکیک کنیم (سیاست همه چیز نیست اما باید بتواند مراقب همه چیز باشد، در حالی که هیچ چیز دیگر همه چیز نیست و در این جا است که باز هم باید بسیار با دقت عمل کرد)، به سوی آن چه که «دموکراسی» می‌خواهد پیشروی خواهیم کرد، چیزی که شاید بیش از یک تحول کامل «تمدن» نباشد. این نیز بدون دست زدن هم به نظم اقتصادی و هم به نظم فنی-علمی امکان‌پذیر نخواهد شد.

حال مقوله‌های اصلی دموکراسی چون آزادی، برابری، همبستگی و عدالت، میدان عمل متافیزیکی قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده‌اند و چون اموری آشکار مورد نظر قرار می‌گیرند. از آن جمله است، بنا بر تعریف هر کدام، آزادی هر کس در محدوده‌ی آزادی دیگران، برابری، برادری یا همبستگی همه و سرانجام عدالت برای همه... تمام این‌ها را «دموکراسی» با اعتبار «رها می‌خواهانه» اش می‌پوشاند. گوئی از پیش می‌دانیم که «هر کس» و «همه» یعنی چه، که یک «فرد» یا یک

«شخص»... کجا آغاز و کجا ختم می‌شود. به راستی ما در این جا، بدون موشکافی، گونه‌ای هستی‌شناسی فردی و منفک از همه چیز و تقسیم‌ناپذیر در این تفکیک را به کار گرفته‌ایم و با حرکت از آن پرسشی را ضروری کردیم: چگونه فردیت‌ها می‌توانند مجتمع شوند؟

اما ما پی‌نبردیم که «فرد» پیش‌انگاشتی آسیب‌پذیر و ناپایدار است. ما نفهمیدیم، زیرا این «فرد» در زمانی شکل گرفت که تمدن دست به گزینشی اساسی زد. تمدنی که ارجاع به نشانه‌هایی مشخص نمی‌داد (سلسله‌مراتب، فرمانبری، شکل‌های گوناگون ک‌موزته) بلکه نا آگاهانه دست به انتخاب ارزشی ارجاع‌پذیر می‌زد. ارزشی که از پیش داده‌شده نبود اما می‌بایست ایجاد شود و سنجش‌پذیر باشد: ارزش ثروت و نوآوری (سرعت، نیرو، دقت) چون دو چیز پیوسته در بی‌خبری از هم، چون توانائی‌های نامحدود در خود-توسعه‌گی و تولید. این را بعدها «کاپیتالیسم» و «تکنیک» خواندند.

بدین‌سان آزادی، برابری و غیره، از ابتدا و بی‌تردید، خصلت‌های سوژه‌ای مولد ارزش بوده‌اند، سوژه‌ای که خود تبدیل به «ارزش» می‌شود. «فرد» مجرد چیزی نیست جز تصویری در اصل بسیار آشفته از عامل چنین فرایندی: (دوباره) سرمایه‌گذاری کردن تا بی‌نهایت، هم در ثروت‌اندوزی و هم در کاردانی. پول، ترانزیستورها، مواد پلاستیکی یا نیمه هادی‌ها، سرعت‌ها و نیروها همه آزاد و با هم برابر و هم‌بسته‌اند. و اما عدالت به‌واقع چیزی نیست جز خود-این فرایند. در بیانی دیگر، «دموکراسی» ما را به تمامی این انتخاب ژرف تمدن بازمی‌گرداند: آیا ما خواهیم توانست به غیر از ارزش تعویض‌پذیر و خود-توسعه‌گی پول، دقت، سرعت یا فرد مجرد... چیز دیگری اختراع کنیم؟

- 1- *L'aventure de la philosophie française depuis les années 1960*, Alain Badiou. La fabrique – 2012
- 2- *Le Toucher*, Jean-Luc Nancy. Jacques Derrida. Galilée, 2000
- 3- *.....* ص. 11. ر.ج.ک. به کتابنامه.
- 4- *La Communauté désœuvrée*, Paris, [Christian Bourgois](#), 1986
- 5- *Hegel: L'inquiétude du négatif*. Hachette, 1997
- 6- *L'Intrus*, Galilée, 2000
- 7- *Le Sens du monde*, Galilée, 1993, 2^e ed. 2001
- 8- *La Communauté affrontée*, , Galilée, 2001
- 9- *Vérité de la démocratie*, Galilée, 2008
- 10- *La Possibilité d'un monde*. Dialogue, [Les petits Platon](#), 2013
- 11- *La Communauté désavouée*, Galilée, 2014
- 12- *Que faire ?*, Galilée, 2016
- 13- *La Peau fragile du monde*, Galilée, 2020

در سوگ سعید میرهادی



متن تسلیت دوستان و آشنایان سعید میرهادی به مناسبت درگذشت او

“جایی که میمیرم، آنجا غربتگاه من است”

درگذشت دوست عزیزمان سعید میرهادی نویسنده و شاعر برجسته ای که با خلق آثار لطیف و پرمغز به آلمانی مرزهای ملی شعر و ادب را درنوردید، ما را در غم و اندوه بیکران فروبرد. سعید در 27 ماه مه 1947 در تهران به دنیا آمد و در سال 1965 برای تحصیل به آلمان آمد. از همان آغاز به فعالیت سیاسی در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی پرداخت، به جرگه فعالان سیاسی آزادیخواه و دموکرات پیوست و بعدها به عنوان یکی از اعضای هیئت دبیران این سازمان انتخاب گردید.

سعید میرهادی پیش از انقلاب 57 بشدت به خمینی و یارانش انتقاد داشت. پس از انقلاب برای مدت کوتاهی

به ایران بازگشت اما مشاهداتش در آنجا او را از آینده میهن نومید و نگران کرد. سعید پس از بازگشت به آلمان به نوشتن اشعار و نثرهای کوتاه ولی مملو از احساس در مورد ایران پرداخت. او در کنار کتابهای شعر و کتاب کودکان به نوشتن آثار منقدانه پرداخت. او با نوشتن آثاری مانند "دست دراز ملایان"، "زندگی در آلمان" و "من و اسلام" در میان قلم بدستان و روشنفکران آلمانی شناخته شد بطوری که او را به عنوان اولین غیرآلمانی از سال 2000 تا 2002 به ریاست انجمن قلم آلمان (PEN) انتخاب کردند.

نوشته های او حاکی از دوپارگی درونی یک تبعیدی است. گرچه او قلبش همیشه برای ایران می تپید اما آلمانی را به عنوان خانه زبانی اش برگزیده بود. جمله او "زبانی که من با آن تنفس میکنم، آلمانی است" رابطه اش را با این زبان نشان میدهد. او همواره به مبارزات اجتماعی خود ادامه داد: مبارزه او برای نویسندگان آزاده تحت تعقیب کشورشان او را در سال 1997 به دریافت مدال هرمان- کستن مفتخر کرد. او برای تلاش ادبی اش نیز جوایز متعددی دریافت کرد. در سال 1986 جئزه حمایت ملی ادبیات شهر مونیخ را دریافت کرد، سال 1992 جئزه سیویس هورفرنگ، سال 1996 جئزه "ادبیات در تبعید" شهر هایدلبرگ، 1997 بورس ویلا آورا از لس آنجلس، سال 2002 جئزه آدلبرت - کامیسو، سال 2006 مدال گوته، سال 2010 جئزه ادبی انجمن آزاد نویسندگان آلمان، 2014 نشان شایستگی جمهوری فدرال آلمان (Verdienstkreuz am Bande) یکی از بالاترین نشان های این کشور و سال 2016 جئزه "روکرت" از شورای شهر شواینفورت. وی تا روزهای آخر زندگی نیز فعال بود و با ناشر کتابهایش برنامه های مفصلی ریخته بود.

سعید انسانی آزاده و متفکر بود. فعالیت او برای تحقق حقوق انسانی چه در دوران فعالیت دانشجویی و چه پس از آن بسیار جدی و صمیمانه بود. نوشته هایش

مملو از نقد نظام تمامیت خواه جمهوری اسلامی و محکوم دانستن اسلام ایدئولوژیک و دیکتاتوری است. آثار او بر نسل های آینده اثرگذار خواهد بود. او برای همیشه در قلب ما جای خواهد داشت. ما درگذشت او را به خانواده میرهادی و دوستان و آشنایانش تسلیت میگوئیم.

امضاها :

عباس آقایی، داریوش احمدی، ادیت ارشاد، اردوان ارشاد، بهروز اسدی، حسین اسدی، بیژن افتخاری، فرامرز افشار، کورش افسسی، مهران براتی، علی بکایی، شهلا بهاردوست، بهروز بیات، داوید پاریسیان، تاج الدین پورمحسن، احمد پورمندی، محمد حسین جعفری، هوشنگ خوش سرور، احمد رافت، فاطمه دادوند، پرویز دستمالچی، حمید ذکایی، مرتضی رحیمی، خلیل رستمخانی، مسعود رضانی راد، احمد رناسی، مهدی زارع، هادی زمانی، منصور سحرخیز، حسن سعیدی، عباس سلیمی، منصوره شجاعی، حمید شوکت، علی شیرازی، داریوش شیروانی، منوچهر صالحی لاهیجانی، کامران صداقتی، حمید صدر، سعید صدر، فواد صدقی، جعفر صدیق، احمد صدیقی، خسرو صمیمی، دخی صمیمی، هرمز صمیمی، غلام عسگری، مهرداد عمادی، داود غلام آزاد، فرهاد فراست، فرهاد فرجاد، کامبیز قائم مقام، محسن قائم مقام، سیاوش قاینی، سعید کاظمی، فرزانه کاظمی، عزیز کرملو، ناصر کنعانی، بهمن مبشری، علیرضا محسنی، تورج مرادی، مهدی مرتضوی، محسن مسرت، خسرو مسیح، حسین منتظر حقیقی، رضا مهاجر، فریبرز مهران ادیب، فرید مهران ادیب، محمود مهران ادیب، همایون مهمنش، سعید میراب زاده، حسین میرجوادی، سیروس میرزایی، انور میرستاری، علی ندیمی، حسن نقیبی، هومن نقی زاده، طلعت نواب، شیدان وثیق، یاسی ناظمی و خانواده، رحیم همتی، امانوئل یوسفی

غروب سعید



سعید میرهادی

1326 - 1400 - 1947 - 2021

بامداد روز شنبه بیست و پنجم اردیبهشت ۱۴۰۰ (۲۰۲۱/۰۵/۱۵) یار مهربانمان سعید میرهادی چشم از جهان فرو بست. بسیاری از رفقا سعید را با سرشت و شخصیت ویژه‌ای می‌شناختند. انسانی بود بسیار حساس و از غم و تراژدی دیگران آزرده می‌گشت و هنگامی که ماجرای دردناکی می‌شنید و یا آن که راوی آن بود، اشک در چشمانش می‌درخشید و بغض گلایش را می‌گرفت.

سعید خرداد ۱۳۲۶ در تهران زاده شد و هفده ساله برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. او در آلمان با کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) آشنا شد و به یکی از اعضای بسیار فعال این سازمان بدل گشت و در فعالیتهای کنفدراسیون که ضد استبداد رژیم پهلوی، فعالانه شرکت داشت. او در کنگره چهاردهم کنفدراسیون جهانی

محصلین و دانشجویان ایرانی (۱۴ تا ۲۱ دی‌ماه ۱۳۵۱) به سمت دبیری کنفدراسیون برگزیده شد و در رهبری مبارزات آزادی‌خواهانه و دموکراتیک دانشجویان ایرانی در خارج از کشور نقشی برجسته و بسزایی داشت.

سقوط سلطنت خودکامه و ضد آزادی پهلوی سبب پیدایش «بهار آزادی» در ایران گشت. در آن دوران اکثریت مردم ایران و به‌ویژه روشنفکران ترقی‌خواه یا شوق و شور و خروش در جهت تحقق ایرانی آزاد و دموکراتیک مبارزه می‌کردند. تبعیدشدگان به ایران بازگشتند تا در بازسازی دموکراتیک ایران نقش‌آفرین شوند. سعید هم یکی از آنان بود که به ایران بازگشت تا با دیگر نیروهای آزادی‌خواه آینده ایرانی مدرن و دموکراتیک را بازسازی کند.

اما رژیم پوسیده اسلامی آن افق درخشان را به ظلمت بی‌پایان مبدل ساخت. زیبایی را برفکند و زشتی را برافراشت و عرصه را بر دگراندیشان چنان تنگ کرد که دیگر راه پس و پیش باقی نماند. نظام جنایت‌کار و مرتجع اسلامی از همان آغاز دستیابی به قدرت سیاسی ایران را به گورستان فکر و آزاد اندیشی تبدیل کرد. میهن گورستان آزادی‌خواهان شد.

برای سعید نیز راه دیگری نبود جز ترک میهن و از سر گرفتن فعالیت‌های گذشته و این بار علیه نظام اسلامی در همه جلوه‌های فریبکارانه آن. در کنار آن سعید به فعالیت در عرصه ادبی پرداخت. او تسلط ویژه‌ای به زبان و ادبیات آلمان داشت. اشعار فراوانی به این زبان سرود و چندین کتاب شعر انتشار داد. او در محافل ادبی آلمان نامی شناخته شده بود و چندین جایزه ادبی دریافت کرد، از جمله جایزه رادیویی سیویس (Civis) در سال ۱۹۹۲، جایزه ادبی «ادبیات در تبعید» از شهر هایدلبرگ در سال ۱۹۹۶، مدال هرمان کیستن (Hermann Kesten) در سال ۱۹۹۷، در سال ۲۰۰۲ جایزه آدالبرت فون کامیسه (Adalbert-von-Kamisse) را دریافت کرد، مدال گوته در سال ۲۰۰۶، جایزه ادبی اتحادیه

مؤلفین آزاد آلمان در سال ۲۰۱۰، نشان شایستگی جمهوری فدرال آلمان در سال ۲۰۱۴، جایزه فریدریش روکرت (Friedrich Rukert) در سال ۲۰۱۶ و برخی نشان‌های ادبی دیگر. سعید از سال ۱۹۹۵-۱۹۹۶ معاون مرکز ادبی پن (PEN Zentrum) در آلمان گشت و در سال ۲۰۰۰ به ریاست انجمن قلم پن (PEN Club) برگزیده شد و در پیشبرد برنامه‌های این مرکز و به کارگرفتن امکانات انجمن و شخصیت‌ها و هنرمندان خارجی برای پشتیبانی از مبارزات مردم ایران علیه رژیم ضد بشری ملایان، افشای جنایات آن و یاری رسانی به مبارزین درون کشور نقش درخشانی داشت

اشعار سعید که به زبان آلمانی سروده شدند شاید برای ایرانیان ناآشنا بود، اما در محافل ادبی آلمان بازتاب فراوانی داشت. اشعاری معمولی و روزانه نبود که برای همگان آشنا و خواندنی تنها برای تمدد اعصاب و گذران وقت باشد. هیجان ویژه‌ای می‌آورد. نمودارنستی کجایش رؤیا است و کجایش بیداری، کجایش خاطره لخت و عریان واقعی و کجایش تنها انعکاس فکری اوست. در آن هم از مرتبه والای انسانی گفتگو بود، هم از ورشکستگی معنوی همین انسان‌ها. او همچنین کوشش داشت که دچار خود گم‌گشتگی نگردد. سعید در آثارش آن‌جا که غریب بود، نمی‌گذاشت او را به غریبی محکوم کنند. عشق در اندیشه‌اش و آثارش مقام ویژه‌ای داشت، اما از جدایی، از پی‌گرد، جنایت و فرار از نظام ریشویان قرون وسطائی و عقبمانده نیز سخن می‌گفت.

سعید در آثارش مسائلی را به پیش می‌کشید که اجزای واقعی و مهم از زندگی‌اند باقی و می‌خواهند باقی بمانند، پیوسته آن‌ها را به یاد می‌آورند و از آن غافلت نمی‌گذارند، اما تو باید از زیرش‌شانه خالی کنی، در عین این که راهی برای فرار از این مسائل نداری.

غم و شادی در وجود سعید چنان در جدال بودند که نمودارنستی کداهش پیروزی می‌یابد و کداهش به زیر می‌افتد. خلق و احساسش با یک چشم به هم زدن

دگرگونی می‌یافت. اشعارش برای خواننده هنر دوست بسیار هیجان‌انگیز بود. نمی‌توانستی اشعارش را برای رفع خستگی و آرامش اعصاب بخوانی، بایستی وقت ویژه‌ای می‌گذاشتی که در دنیای تخیلات غوطه‌ور بمانی. سعید خودش به مناسبت دریافت یک جایزه ادبی می‌گوید: «هیچ ارزشی نیست، هیچ سنجشی نیست، فقط باید دریافت، دریافت که چگونه باید زیبایی را شناخت. باید دریافت که چگونه می‌توان انسان‌ها را به هم نزدیک کرد. و چیست که انسان را به انسانیت نزدیک می‌کند.»

«در مصاحبه با مجله وزین آلمانی دی سایت (Die Zeit) مصاحبه کننده به یاد آورد که «اشعار سعید نوعی زیارت میهن است، تضاد با آن‌هایی است که می‌خواهند افسار اندیشه‌ات را در دست نگاه دارند. سعید کوشید کلام را از اسارت آزاد کند و به آزادی شادمندش سازد.»

میهن دوم سعید زبان و ادبیات آلمان شده بود، اما قلبش برای زادگاهش ایران می‌تپید. و اگر هم میهن جان داشت، شیفته سعید می‌بود و دوستش می‌داشت. جنبش دموکراتیک و مترقی ایران یکی از فرزندان درخشان خود را از دست داد. فقدان و خاطره این انسان دوست داشتنی برای دوستان و رفقاییش - اما - به این آسانی گذرا نیست. آنان باید بسی در جای خالی به دنبال او گردند و او را نیابند. جای خالی او پُر شدنی نیست. اینان تا هستند، یادش را گرامی خواهند داشت، او را دوست داشتند و پس از بیست و پنجم اردیبهشت ۱۴۰۰ نیز دوستش خواهند داشت.

بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ (۲۰۲۱/۰۵/۱۸)

مهرداد آدرم- شهریار آزادگان- محمد آزادگر- حمید آزادی- عباس آقایی- بهروز اسدی- حسین اسدی- سیمین اصفهانی- مهدی اصلانی- رضا اغنمی- مریم افشاری- اصغر ایزدی- سیف بسطامی- منیره برادران-

فریده برازند- پری برگر- ارژنگ برهان آزاد- رویا بخشی- شریفه
بنی‌هاشمی- میترا بهراد- محمود بیگی- کامران پارسائی- ناصر
پاکدامن- فرامرز پاکزاد- تقی پورعجم- لیدا پورحیدری صارمی-
نصرت تیمورزاده- انگلیکا ثریا- کیومرث ثریا- احمد ثوابی- نصرت
جانی‌پور- اکرم جوادی- رضا جوادی- بهروز حجازی- علی حجت- رحمان
خادمی- ضیاء خسروشاهی- حسین خرمی- حسین دارده- آرتا داوری-
پرویز رستم- علی رسولی- جواد رضوی- فریدا رضوی- مجید زربخش-
جلال سبزوازی- سعید سررشته‌داری- روح‌انگیز سلحشور- سهیلا ستاری- رز
ستاری- علی ستاری- محمدجمال سماواتی- آزی‌تا سیدی- اسد سیف- آرش
شاه تیموری- منصوره شجاعی- ابوالقاسم شمسی- پرویز شوکت- دکتر
مریم صارمی- منوچهر صالحی- هرمز صمیمی- جواد طالعی- اِوَلین
طاهری- مصطفی طاهری- محمدصادق علی‌اصغری- فرزانه عظیمی- پروفیسور
داود غلام‌آزاد- آدر فارسی- محمد فارسی- علی فروزنده- مسعود
فتحی- حسن قاضی- شهرام قنبری- عباس قیایی- کاظم کردوانی- خسرو
کریمیان‌پور- جابر کلیبی- همایون ماکوئی- ابراهیم محجوبی- باقر
مرتضوی- زمان مسعودی- محمود معتمدی- امیر معیری- کریم منیری-
محسن موسوی عزیری- مسعود مولازاده- سیامک مؤیدزاده- رضا مهاجر-
پرویز مهران‌فشان- دکتر همایون مهمنش- فریده مهمنش‌عربزاده- شیوا
میرزائی- مهوش نجفی- رسول نظری- دکتر بهمن نیرومند- تقی هاشمی-
فرخنده هاشمی- فرشید یاسائی- فرهاد یاسائی- محسن یلفانی.

سعید میرهادی درگذشت



در غم درگذشت دبیر سابق کنفدراسیون جهانی

سعید میرهادی

27 مه 1947 - 15 مه 2021

دوستان، رفقا و هموطنان عزیز!

با تأسف مطلع شدیم که دوست گرامی ما سعید میرهادی در 15 ماه مه 2021 در شهر مونیخ در آلمان درگذشت.

سعید میرهادی در 27 ماه مه 1947 برابر 5 خرداد 1326 در تهران در یک خانواده ارتشی به دنیا آمد. به اصرار پدر برای تحصیل در رشته فنی در سال 1965 به آلمان اعزام شد که هرگز به این خواست پدر تن در نداد و برعکس به صفوف دانشجویان مبارزه ایرانی در مونیخ که در کنفدراسیون جهانی فعالیت می‌کردند، پیوست. سعید در سیر مبارزات دانشجویان ایران و آلمان برضد شاه که در آن زمان به مونیخ آمده بوده، تحول سیاسی یافت و در مبارزات ملی و دموکراتیک کنفدراسیون جهانی فعال گشت. سعید به آموزش زبان علاقه وافری داشت و در کنار زبان آلمانی به آموزش پاره‌ای زبان‌های اروپائی نیز دست زد. همین زمینه ادبی باعث شد که بعد از انقلاب بهمن وقتی سعید برای دومین بار به فشار تبعید تن در داد به

نویسندگی و ادبیات روی آورد و افکار خویش را در قالب زبان آلمانی به رشته تحریر در آورد. سعید در این زمینه به قدری موفق بود که به عنوان سراینده و نویسنده، جوایز فراوانی در آلمان دریافت کرد از جمله:

در سال 2014 مدال ملی آلمان.

جایزه "روکرت" در سال ۲۰۱۶ از شورای شهر شوابینگورت و جوایز دیگری را نیز وی از آن خود نمود.

سعید در بین سالهای 1995 تا 1996 معاون و از سال 2000 تا 2002 مقام ریاست کانون نویسندگان آلمان (انجمن قلم آلمان PEN) را به عهده گرفت و به یکی از چهره‌های شناخته شده ادبیات آلمان تبدیل گردید.

مبارزات دموکراتیک، ملی و ضد استبدای سعید در راه آموزش نسل جوان دانشجویان ایرانی در آلمان در قبل از انقلاب بهمن به آنجا منجر شد که وی در کنگره چهاردهم کنفدراسیون جهانی در سال 1973 میلادی برابر 1351 شمسی به دبیری کنفدراسیون جهانی به عنوان -مسئول امور دفاعی انتخاب گردید. وی در این مسئولیت در آن سال های بحرانی در ایران، به شدت و با پشتکار برای حمایت از مبارزان درون کشور و حقوق قانونی و دموکراتیک آنها به فعالیت پرداخت.

امروز سعید در میان ما نیست ولی تاثیرات وی حتی در ادبیات آلمان نیز مشهود است.

با درگذشت سعید، ایران یکی از فرزندان تبعیدی خویش را که قلبش تا آخرین لحظه برای ایران می‌تپید از دست داد.

دبیران سابق کنفدراسیون جهانی این حادثه ناگوار را به خانواده وی، مبارزان راه آزادی و دموکراسی برای ایران تسلیت می‌گویند.

سعید سرانجام در آن رشته‌ای تحصیل کرد که در سازمان‌های کنفدراسیون جهانی از آن الهام گرفته بود و در آن راه موفق بود.

یادش گرامی باد.

از طرف دبیران سابق کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)

-
- ۱- اعلم فریدون
 - ۲- افسی کورش
 - ۳- رضوانی محسن
 - ۴- رفیع محمود
 - ۵- زربخش مجید
 - ۶- شیرازی ناصر
 - ۷- صدیق جعفر
 - ۸- پروفیسور غلام آزاد داود
 - ۹- کردوانی کاظم
 - ۱۰- منتقمی فریدون
 - ۱۱- دکتر نیرومند بہمن

در سوگ دکتر منصور بیاتزادہ
(1316 – 1400)



پیام تسلیت جمعی از فعالین سیاسی

شوربختانه با خبر شدیم دوست و هم‌رزم دیرین ما، دکتر منصور بیاتزاده ۳ آوریل ۲۰۲۱ در ۸۴ سالگی در نتیجه بیماری وخیم سرطان در آلمان درگذشت.

منصور بیاتزاده در دوران نخست‌وزیری علی‌امینی که جبهه ملی ایران توانسته بود فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گیرد، به جبهه ملی ایران پیوست و پس از سفر به آلمان در این کشور هم‌زمان عضو فعال جبهه ملی ایران و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بود. او دکترای خود را در رشته مردم‌شناسی و ژنتیک خون از دانشگاه ماینس دریافت کرد و مدتی نیز در این دانشگاه استادیار پژوهشگر بود.

سفر شاه به آلمان که سبب گسترش هر چه بیشتر فعالیت‌های کنفدراسیون گشت، موجب شد تا بیاتزاده از کار پژوهشی دانشگاهی بگذرد تا بتواند سیاست، یعنی خدمت بی‌دریغ و بی‌پاداش به مردم ایران را به

حرفه خود بدل سازد. او چند دوره دبیر فدراسیون آلمان، دبیر کنفدراسیون جهانی و همچنین عضو هیئت اجرائی جبهه ملی ایران در خارج از کشور بود.

با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ بیاتزاده نیز به ایران بازگشت و عضو جبهه دمکراتیک ملی ایران شد. او پس از برگشت دگرباره به آلمان در تأسیس سازمان سوسیالیست‌های ایران نقش فعالی داشت و عضو رهبری آن سازمان بود.

دکتر بیاتزاده در تمامی سال‌های زندگی سیاسی خویش به دستاوردهای جنبش مشروطه، نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق و همچنین جنبش سوسیال دمکراسی وفادار بود و در همین رابطه همیشه خود را یک سوسیالیست مصدقی می‌نامید.

ما درگذشت او را که رخداد غم‌انگیزی است، به همسر گرامی‌اش خانم لیزل بیاتزاده، یگانه فرزندش کاوه بیاتزاده و به نوادگان، خویشاوندان و دوستانش و همچنین به پیروان نهضت ملی ایران تسلیت می‌گوئیم و یقین داریم که ۶۶ سال مبارزه برای فراروی از استبداد به تحقق ایرانی مستقل، آزاد و دمکراتیک منجر خواهد گشت. راه سیاسی دکتر بیاتزاده در حافظه تاریخی مردم ایران ماندگار خواهد بود.

حمید آزادی، عباس آقائی، شعله ابراهیمی، داریوش احمدی، کمال ارس، بهروز اسدی، حسین اسدی، اصغر اسلامی، حبیب اسلامی، اردوان ارشاد، دکتر ایرج اشراقی، فریدون اعلم، دکتر بیژن افتخاری، فرامرز افشار، علی افشاری، کوروش افسسی، حسین انصاری، بهمن انوار، عبدالکریم انواری، بابک امیرخسروی، خسرو امیری، مهدی امینیزاده، جعفر امینی‌نژاد، دکتر بهروز برومند، باقر بره فروش، بیژن بطائی، سوسن بنیانی، حمید بهشتی، دکتر بهروز بیات، دکتر مجید بیات، هوشنگ بیات، عباس بیگدلی، حمید بهشتی، فرامرز بهار، حسن بهگر، فرامرز بهنام، محمود بیجان بیک، کوروش پارسا، داوید پاریسیان، مهدی پناهی‌پور، هوشنگ پورخان بابا، تاج الدین پورمحسن، منوچهر تقوی بیات، علی تقوی‌پور، دکتر نیره توحیدی،

امیرحسین توسلی، فرانک چالاک، فریبرز جعفرپور، کوروش جعفرپور، ناهید جعفرپور، سعید جعفری، محمد جعفری، محمد حسین جعفری، کیان حاج سید جوادی (کاتوزیان)، محمد خادم‌الرضا، اسفندیار خلف، ولی حق شناس، رضا حاجی، بهروز حجازی، بهروز خلیق، هوشنگ خوش سرور، داود دانائی، کیهان دانشور، دکتر مهرداد درویش‌پور، پرویز دستمالچی، دکتر محمود دلخواسته، مهدی ذوالفقاری، تقی رحمانی، جواد رحیم پور، دکتر ریموند رخشانی، خلیل رستم‌خانی، یونس رستمی، احسان رضایی، محمود رفیع، احمد روناسی، مجید زربخش، مهدی زمانی، بهروز ستوده، عیسی سحرخیز، منصور سحرخیز، مریم سطوت، بهروز سعادت، حسن سعیدی، دکتر راد سنجابی، سیروس شادان، رضا شاه حسینی، سعید شاهسوندی، صادق شفیع‌ها، زری شمس، محسن شیرازی، ناصر شیرازی، محمد صابر، منوچهر صالحی لاهیجی، دکتر علی صدارت، کامران صداقتی، جعفر صدیق، سعید صدر، جمال صفری، خسرو صمیمی، هرمز صمیمی، دکتر احمد طهماسبی، غلام عسگری، سید ابوزر علوی، دکتر کاظم علمداری، مهرداد عماری، دکتر حمید عمرانی، مهدی فتاپور، کاظم فتحی، دکتر فرهاد فراست، فرهاد فرجاد، اکبر فنی‌پور، مسعود فنی‌پور، عباس فیروزبخش، عزیز قاسم زاده، سیاوش قاینی، کامبیز قائم‌مقام، هادی قدسی، مصطفی قضا، باقر قلیائی، دکتر مصطفی قهرمانی، رضا کاظمی، سعید کاظمی، شمس کاظمی، شهناز کاظمی، هادی کحالزاده، دکتر کاظم کردوانی، دکتر عزیزالله کرملو، اکبر کریمیان، دکتر ناصر کنعانی، شرر کُنورتبریزی، اسد کوه‌کلانی، دکتر فرهاد گل‌افرا، دکتر علی گوشه، مسعود لدّنی، امیرحسین لادن، مزدک لیماکشی، بهمن مبشری، دکتر هدایت‌الله متین‌دفتری، حسین مجاهد، علی‌رضا محسنی، نرگس محمدی، صادق محمودی، دکتر مرتضی محیط، پرویز مخبر، بهروز مرادی، تورج مرادی، مهدی مرتضوی، پروفسور صادق مسرت، پروفسور محسن مسرت، حسین مشفق، دکتر مهران مصطفوی، مهدی معظمی، امیر معیری، علی مقدادی، منوچهر مقصودنیا، کیوان ملکی، حسین منتظر حقیقی، حمیده منتظر حقیقی، دکتر مهدی ممکن، رضا مهاجر، دکتر محمد علی مهرآسا، پرویز مهران‌فشان، فریبرز مهران‌ادیب، فرید مهران‌ادیب، محمود مهران‌ادیب، فریده مهمنش، دکتر همایون مهمنش، حسین مهینی، دکتر حمید مهیمن، فری میرآبادی، سعید میرهادی، هانیه میرزائی، انور میرستاری، خسرو ناقد، دکتر بهمن نیرومند، شیدان وثیق، تقی هاشمی، محمد همتی، اردشیر هوشی، فرشید یاسائی، فرهاد یاسائی، علی یزدی، پرویز یعقوبی

مراسم خاکسپاری دکتر منصور بیاتزاده در ساعت

۱۴:۳۰ روز ۱۶ آوریل در گورستان لیمبورگ برگزار خواهد شد.

Friedhof Eschhofen, 65552 Limburg an der Lahn

در رابطه با ویروس کرونا دوستانی که مایل به شرکت در این مراسم هستند، باید پیشاپیش با ارسال نام و نام خانوادگی، آدرس ایمیل، شماره تلفن و آدرس خانه شرکت خود در مراسم خاکسپاری را به ایمیل زیر اطلاع دهند. همچنین باید ماسک FFP2 را داشته باشند.

eulberg-holz@t-online.de